

فاصله هارا

علی (ع) کیم کنیم

شامل دو سخنرانی از:

۱

تحریرف شخصیت علی (ع)

خلاصه‌ای از:

سخنرانی نوزدهم رمضان ۱۳۹۲ هجری قمری



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُوَحِّدِينَ وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى بَشِيرِ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرِ نِقْمَتِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ
الْمَيَامِينِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى... وَاجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا.

در روزهای گذشته بحثهای مرتبی داشتیم که در زمینه خاصی انجام میگرفت، این بحثها بعلمت پدید آمدن روزهای استثنائی باید تغییر مسیر بدهند و از همین جهت امروز که روز نوزدهم ماه مبارک رمضان است و مصادف با فاجعه تاریخی ضربت خوردن امام متقیان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام میباشد سخن را به بحث در پیرامون شخصیت آن بزرگوار اختصاص میدهیم:

قبلاً بعنوان مقدمه عرض میکنم که شخصیت های دینی مثل کتابهای دینی نباید «تفسیر به رأی» بشوند یعنی هر کس از خود و از پیش خود حق ندارد درباره ایشان اظهار نظر کند، همانطور که درباره آیات کریمه قرآن کسی نمیتواند چیزی از خود بیاورد و به قرآن نسبت دهد بلکه باید مقاصد قرآن را از خود قرآن استخراج کند زیرا که بقول علی علیه السلام هر بخشی از قرآن، از بخش دیگر آن سخن میگوید و بر آن شاهد و گواه است چنانکه در خطبه ۱۳۵ نهج البلاغه آمده است: «كِتَابُ اللَّهِ... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ». پس بنا بر سلیقه علی علیه السلام قرآن را باید با قرآن تفسیر

کرد. * بهمین صورت احوال بزرگان دین را نیز باید از راه اقوال و اعمال خود آنها شناخت. به این جهت اگر ما بخواهیم درصدد شناسایی علی علیه السلام برآییم نمی‌توانیم مثلاً تفسیر شخصیت علی (ع) را در سخنان «صوفیه» بجوییم و نیز درست نیست که علی (ع) را در تعبیرات «فلاسفه» جستجو نماییم و همچنین صحیح نیست که بدنبال علی (ع) در جدالهای متکلمین بگردیم بلکه واجب است که احوال و مقامات علی (ع) را از خطبه‌ها و مقالات خودش که اکثر آنها در نهج البلاغه گردآمده بشناسیم که اگر این میزان معرفت از بین برود بیشک شخصیت علی (ع) تحریف میشود و دچار تفاسیر پرازا اختلاف و نابجای فرقه‌های گوناگون خواهد شد.

از طرفی اینهم فاجعه‌ایست که کسانی که مقید هستند علی علیه السلام را از راه نهج البلاغه بشناسند در جامعه ما مورد اتهام قرار می‌گیرند! چرا؟ برای اینکه نهج البلاغه شناخته نشده و خطبه‌های آن در میان مردم گسترش نیافته است و إلا کسانی که علی (ع) را از خلال سخنان برجسته خودش معرفی میکردند گفتارشان بنظر مردم عجیب نمی‌آمد.

علی (ع) در مکتب افراطگران

امیرالمؤمنین علی (ع) از روزگارهای گذشته شدیداً مورد توجه دسته‌های مختلف واقع شد و هر دسته تصویری از او برای خود

* نویسندگانی در این باره یادداشت‌هاییست که میداست بفضل الهی تکمیل گردد و بعنوان «تفسیر قرآن به قرآن» انتشار یابد و مسلمانان را از شر آندسته از تفاسیری که موجبات انحراف از قرآن و اختلاف در آن را فراهم آورده‌اند رهایی بخشد. إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

ساخته‌اند و بخصوص مقامات معنوی حضرتش را بدلخواه تفسیر کرده‌اند اما این تفسیرها اغلب با تفسیری که خود علی (ع) از عقاید و معنویات خودش نموده فرق دارد. بعنوان نمونه از میان شیفتگان علی (ع) «حلولی‌ها» را باید نام برد که در قرون اولیه اسلام پیدا شدند، اینها معتقد بودند که باطن علی (ع) همان ذات غیب و وجود اعلای الهی بوده که نزدیک ۱۴ قرن پیش در پیکر جسمانی او حلول کرده است! این فرقه هنوز باقی هستند و حتی در همیمن مملکت و در کنار ما زندگی میکنند، عده‌ای از ایشان در تهران و عده‌ای در تبریز و حتی عده‌ای در نزدیکی شهر مذهبی قم بسر می‌برند بطوریکه چندی قبل یکی از مراجع تقلید شیعه درباره ایشان اظهار داشته: (در چهار فرسخی قم دهی است که اهالی آن تماماً «علی اللّهی» هستند و سالها می‌گذرد و با این عقیده فاسد زندگی میکنند و مبلغی نمیرود آنها را تبلیغ نموده متوجه سازد*).

اما خدایی که علی (ع) او را معرفی نموده بکلی از این وصف بیرون است، خدای علی (ع) منزّه است از اینکه در موجودات حلول کند. علی (ع) بنا بر خطبه ۶۴ نهج البلاغه فرموده: لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيَقَالَ هُوَ فِيهَا كَأَنَّ. یعنی: «خدا در اشیاء حلول نکرده تا گفته شود که او در آنها موجود است». بلکه خدای جهان بنا بر عقیده علی (ع)، بر همه کائنات محیط میباشد و بر هر چیز غلبه دارد چنانکه در خطبه ۸۵ نهج البلاغه میخوانیم: لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ. پس این تفسیر که ذات احدیت در پیکر علی (ع) حلول نموده از نظر خود آن حضرت، عقیده ایست جاهلانه و باطل و

* رجوع شود به سخنرانی مرجع مزبور در کتاب «سیمای اسلام» نشریه دارالتبلیغ اسلامی قم.

نوعی تفسیر برآی است که در کار «علی شناسی» بهیچوجه ارزش ندارد.

در تاریخ آمده: علی (ع) عمامه سپیدی داشت که «سحاب» نامیده می‌شد و سحاب بمعنی ابر آسمان است. هرگاه علی (ع) از دور پیدا می‌شد و بر سرش این عمامه بود، رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می‌فرمود: **أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ** (۱). یعنی: «علی در سحاب به طرف شما آمد»، ظاهراً «حلولی‌ها» این قبیل احادیث را شنیده بودند که بقول شهرستانی در کتاب «العلل والنحل» می‌گفتند: **هُوَ الَّذِي يَجِيءُ فِي السَّحَابِ وَ الرَّعْدُ صَوْتُهُ وَ الْبَرْقُ تَبَسُّمُهُ وَ إِنَّهُ سَيَنْزِلُ إِلَى الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا** (۲). یعنی: «علی (ع) در ابرهای آسمان می‌آید! و رعد، بانگ او است و برق، لبخند او است و بزودی به زمین فرود خواهد آمد و دنیا را همچنانکه پرازستم شده از عدل پر می‌کند!». شخصیت علی علیه السلام را به این صورت تفسیر نمودن، در حقیقت فاصله گرفتن از آنحضرت است بهمان اندازه که دروغ و راست و تاریکی و روشنایی از یکدیگر فاصله دارند.

در مکتب دیگر از میان این دوستان افراطی، گرچه علی (ع) ذاتاً مقام الوهیت ندارد ولی در مرتبه صفات، نامحدود و لا محدود تصور شده است، اینها می‌گویند که روح مقدس علی (ع) همه جا حضور دارد و بر هر چیز شاهد و ناظر است. لذا همه جا از او مدد می‌طلبند و به سویی عرض حاجت می‌کنند و گمان دارند که این نحوه حضور و احاطه را خداوند به او عطاء فرموده است. ایندسته که در غلو و زیاده روی یک درجه از حلولیها پایینتر آمده‌اند و از

(۱) رجوع شود به جلد سوم السیرة الحلبیة.

(۲) رجوع شود به جزء اول کتاب العِلل و النحل.

شرک در ذات ، به شرک در صفات تنزل کرده اند نیز در میان ما فراوانند و بسیاری از صوفیان و مدعیان تشیع همین عقیده را دارند ، اما خود علی علیه السلام برضد این فکر سخن گفته است ، در بخش ۴۶ از خطبه های نهج البلاغه دعائی هست که امیرالمؤمنین (ع) هنگام حرکت به سوی شام آنرا خوانده در آن دعا به خدای عالم عرض میکند : اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَ الْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا . یعنی : « خداوند تو در سفر صاحب من هستی و در میان خانواده نیز جانشین هستی و جز تو کسی این دو مقام را بایکدیگر جمع ننموده ، زیرا کسی که در میان خانواده جانشین شخص است در مسافرت ، صاحب وی نمی باشد ، و کسیکه صاحب شخص است ، در میان خانواده جانشین او نیست . » پس در مذهب علی (ع) کسیکه همه جا حاضر است و به هر چیز احاطه دارد تنها ذات اعلی الهی است و بس .

عده ای دیگر از افراطیان ، گویند علی علیه السلام حاجب بارگاه ربوبی است و در مقام عبادت و دعاء ، شفیع و واسطه میباشد بطوریکه تا حضرتش میانجی نشود دعاء و عبادات کسی مقبول درگاه احدیت نخواهد شد . اما خود علی (ع) بنا بر آنچه در مکتوب ۳۱ نهج البلاغه آمده عقیده دیگری دارد علی (ع) میگوید :
 إَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفَلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ وَ لَمْ يُلْجِئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ . یعنی : « بدان کسیکه گنجهای آسمانها و زمین بدست اوست به تو اجازه داده که دعا کنی و پذیرفتن دعای ترا عهده دار شده و به تو فرمان داده است که از

او بخواهی تا بر تو ببخشد و از او رحمت بجویی تا بر تو رحمت آورد و میان تو و خودش کسی را نگذاشته که او را از تو بیوشاند و تورا وادار نکرده که به سوی کسی بروی که برای تو نزد او شفاعت کند. « آری آن شاعر که گفته است :

یار بی پرده از در و دیوار

در تجلی است یا اولی الأَبصار

در حقیقت با مولای خود علی (ع) همزبان شده است .

مبارزات علی (ع) با افراطگران

ما وقتی که زیاده رویهای اهل غلو را درباره علی (ع) ملاحظه میکنیم به یاد میآوریم که آن امام بزرگوار چگونه با این غلوها در عصر خودش مبارزه میفرموده و چنانکه در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه آمده میگفته است : سَيَهْلِكُ فَوْقَ صِنْفَانِ : مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِنَّ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِنَّ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَسَنِ وَ خَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ الْأَنْمَطِ الْأَوْسَطِ فَالْزَمُوهُ . یعنی : « بزودی دو دسته در حق من هلاک میشوند . یکی دوستی که به افراط گرایسد و محبتش او را به راه نادرست کشد و دیگری ، دشمنی که بشدت با من خصومت ورزد و دشمنیش او را به راه نادرست برد . و بهترین مردم در مورد من ، کسانی هستند که در حال اعتدال قرار گرفته و میانه رو میباشند پس شما از آن گروه جدا نشوید . » و باز (چنانکه در عبارت ۱۱۳ از کلمات قصار نهج البلاغه) آمده فرموده است : هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَائِلٌ . یعنی : « دو مرد در حق من هلاک شدند ، دوستی که غلو کرد و دشمنی که بسختی خصومت ورزید . » و نیز (چنانکه در عبارت ۴۶۱ از کلمات قصار نهج البلاغه) آمده فرموده

است: **يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مَفْرِطٍ وَ بَاهِتٌ مُقْتَرٍ**. یعنی: «دو مرد در مورد من هلاک می‌شوند، یکی دوستی که زیاده‌روی میکند و دیگری بهتان زننده‌ای که دروغ می‌بندد.» و باز در بخش ۸۰ از کلمات قصار نهج البلاغه آمده که کسی در حضور علی (ع) شروع به تمجید و ثناگویی از آنحضرت نمود، امیرالمؤمنین که قبلاً شنیده بود و میدانست آنمرد متعلق، ارادتی به حضرتش ندارد به او فرمود: **أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ!** یعنی: من از آنچه تو می‌گویی پایین‌ترم ولی از آن علی بن ابی‌طالبی که در نفس تو است بالاترم! بدینصورت همیشه میخواست مردم نسبت به او از افراط و تفریط برکنارمانند و بویژه از غلو و زیاده‌روی درباره‌ی او بپرهیزند.

راز نفوذ علی (ع) در دلها

البته شوق و محبتی که بطور کلی در طول تاریخ نسبت به علی (ع) ابراز شده بی‌جهت نبوده است زیرا علی (ع) صفاتی داشته که فطرت بشر همیشه مجذوب آن صفات بوده و هست. دانش‌پهناور و عمیق، زبان‌گویا و فصیح، شجاعت حیرت‌آور، زهد شگفت‌انگیز، عدالت‌بی‌چون و چرا و دیگر صفاتش پیوسته دوست و دشمن را به اعجاب افکنده است و محبوبیت او را از اینجا باید جست، دنیا مردم دلیر یا بخشنده یا زاهد یا سخنور یا دادگر، بسیار بخود دیده اما کسیکه هم‌این صفات را با روحی بزرگ و پرایمان‌گرد آورده باشد بسیار نادر و غریب است و علی (ع) چنین مردی بوده بویژه که حکومت و سلطنت معمولاً با زهد و پارسایی شدید، جمع نمی‌شود. اما علی (ع) با اینکه بر عراق و مصر و ایران و حجاز حکومت میکرد، همانگونه که در تاریخ آمده و در مقدمه خطبه ۳۳

نهج البلاغه نیز ذکر شده است در همان حال، کفش پایش را با دست
 خود وصله میزد! و به نزدیکترین یارانش یعنی عبداللّه بن عباس
 میگفت: سوگند به خدا این پاپوش بی ارزش، نزد من محبوبتر از
 حکومت بر شماست! مگر اینکه بتوانم از راه این حکومت، حقّی را
 برپا دارم یا باطلی را دفع کنم: وَاللّٰهُ لَهِيَ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ
 اَمْرَتِكُمْ اِلَّا اَنْ اُقِيمَ حَقًّا اَوْ اُدْفَعَ باطلاً. و با اینکه در شاخصترین
 مقامات دنیوی جای داشت، تشنه آخرت و مشتاق شهادت بود و
 بنا بر خطبه ۱۲۲ نهج البلاغه میگفت: اِنَّ اَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ.
 «شریفترین مرگها، کشته شدن در راه حق است» و اضافه میگرد:
 وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ اَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ
 مِيتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللّٰهِ. یعنی: «سوگند به کسی که
 جان پسر ابی طالب در دست اوست هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر
 است تا مردن درون بستر در حال نافرمانی خدا». کیست که چنین
 مرد بزرگی را نتواند دوست داشته باشد و یا بتواند فضائل او را
 نادیده بگیرد؟ از همین جهت بوده که دشمنانش هر چند در طول
 تاریخ کوشیده اند که فضائل علی (ع) را از نظرها بپوشانند باز
 ذکر رفیع او غالب آمده است. ابن ابی الحدید در مقدمه «شرح
 نهج البلاغه» مینویسد: فَقَدْ عَلِمْتَ اَنَّهُ اسْتَوْلَى بِنِوَامِيَّةٍ عَلَيَّ
 سُلْطَانَ الْاِسْلَامِ فِي شَرْقِ الْاَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ اجْتَهَدُوا بِكُلِّ حِيلَةٍ فِي
 اِطْفَاءِ نُوْرِهِ وَ التَّحْرِيزِ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ الْمَعَايِبَ وَ الْمَثَالِبَ لَهُ وَ
 لَعَنُوهُ عَلَيَّ جَمِيعِ الْمَنَابِرِ وَ تَوَعَّدُوا مَا دِحِيهِ بَلْ حَبَسُوهُمْ وَ قَتَلُوهُمْ
 وَ مَنَعُوا مِنْ رِوَايَةِ حَدِيثٍ يَتَضَمَّنُ لَهُ فَضِيْلَةً اَوْ يَرْفَعُ لَهُ ذِكْرًا حَتَّى
 حَظَرُوا اَنْ يُسَمَّى اَحَدٌ بِاسْمِهِ فَمَا زَادَهُ ذَلِكَ اِلَّا رَفْعَةً وَ سُمُوًّا وَ
 كَانَ كَالْمُسْكِ كُلَّمَا سُرَّ اَنْتَشَرَ عُرْفُهُ. میگوید: «دانستی که بنوامیه
 بر حکومت اسلامی در خاور و باختر زمین چیره شدند و با تمام

نیرنگ خود در خاموش کردن نور علی (ع) کوشیدند و مردم را بر اینکار تشویق کردند و عیبها و نقصها براو نهادند و او را در تمام منبرهای خود لعن کردند و ستایندهانش را بیم دادند بلکه آنها را به زندان افکندند و کشتند و از نقل هر حدیثی که شامل فضیلتی برای او بود جلوگیری کردند تا آنجا که مانع شدند کسی نام علی را بر خود نهد اما همه این تلاشها، کاری نکرد جز اینکه بر بزرگی و بلندی مقام او افزود و فضائل او چون مشک بود که هر چند پنهانش کنند سرانجام بوی خوش آن پراکنده گردد..»

تفاوت پیروان علی ع با دیگران

آری علی علیه السلام بسبب داشتن سجایای عالی اخلاقی، گروه بسیاری را مجذوب نمود. اما میان «پیروان علی» (ع) و کسانی که «محبت علی (ع)» را در دل دارند فرق بسیار است و چنانکه دیدیم مردمی که بنام «ولایت» آن حضرت زیاده روی میکنند و عقایدی درباره او اظهار میدارند که خود علی (ع) با آن عقاید مخالفت فرموده است، نمی توانند در زمره «پیروان علی» قرار داشته باشند، هر چند به تشیع و طرفداری از امیرالمؤمنین در میان مسلمانان مشهور و معروف باشند! زیرا تشیع با اعتبارات لفظی نمی سازد و پیروان علی (ع) کسانی هستند که در یک مسیر عملاً بدنبال آن حضرت میباشند و از صدر اسلام تا کنون در یک صف پشت سرا و گام میزنند، و واقعاً علی (ع) را سرمشق و امام زندگی خود میدانند و «إلا اگر قرار باشد که امام از طرفی برود و مأموم از طرفی دیگر گام بردارد، اساساً آن امام، پیشوای آن مأموم شمرده نمی شود هر چند مأموم لفظاً خود را پیرو و تابع امام بدانند. ولذا علی علیه السلام در

نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته و بشماره ۴۵ در نهج البلاغه ضبط شده است میفرماید: **أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِسُهُ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ**. یعنی: «بدان هر مأمومی، امامی دارد که در عمل، بها و اقتدا میکند و در فکر، از نور دانش او روشنایی میجوید...». پس هرکسی که در عالم عمل، بدنبال علی (ع) رفت و در عالم نظر، عقاید او را پذیرفت، میتواند علی (ع) را امام خویش بداند و گرنه حق ندارد خود را شیعه علی (ع) معرفی نماید که اساس امامت بر «اقتداء» استوار است نه بر اَدْعَاء!

به بینید تفاوت راه علی (ع) با بسیاری از مدعیان تشیع چقدر است که علی علیه السلام با وجود اینکه نسبت بها مرخلافت، خود را شایسته‌تر از دیگران میدانسته، در برابر خلفاء بنفع اسلام سکوت نموده است. و حتی بگواهی نهج البلاغه بخاطر حفظ وحدت مسلمین با ایشان بیعت کرده است.* اما بسیاری از «مدعیان تشیع» حاضر نیستند در دنیای پر آشوب فعلی که کفر و الحاد، چنگالهای خود را بسوی جوانان ما دراز نموده و اساس دینداری نسل جدید را تهدید میکند، دست از جنگ شیعه و سنی و لعن خلفاء و ناسزاگفتن بسوی برادران اسلامی خویش بردارند و یکسره مسلمانان را برضد یکدیگر در منابر و مجالس تحریک میکنند و نفرت و کینه و دشمنی آنها را نسبت به هم هر روز شعله‌ور می‌سازند و بهانه می‌آورند که روزگار

* رجوع شود به آخر خطبه ۳۷ نهج البلاغه و نیز به صفحه ۱۲۰ کتاب مستدرک نهج البلاغه تا لیف علامه کاشف الغطاء و مخصوصا به این عبارت توجه نماید که علی (ع) فرموده: **فَبَايَعْتُ أَبَا بَكْرٍ عِنْدَ ذَلِكَ وَ نَهَضْتُ مَعَهُ فَوَيْلٌ لَكَ الْأَخْدَانِ حَتَّى زَهَقَ الْبَاطِلُ**. یعنی «در آن هنگام با ابوبکر بیعت کردم و بهمراهی او در آن حادثه‌ها قیام نمودم تا باطل محو شد...»

امیرالمؤمنین غیر از این زمان بود و کار علی (ع) در آن وقت و در تحت آن شرایط، انجام پذیرفت و به زمان ما ربطی ندارد! با اینکه خود آنحضرت بر طبق مکتوب ۵۳ از نهج البلاغه میفرماید:

«لَا تَنْقُضُ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ» یعنی: سنت شایسته‌ای را که بزرگان این امت بدان عمل کردند و سبب گرد آمدن آنس و الفت در میان مسلمانان شده نشکن».

اما ایشان بنام دوستی با علی (ع)، روش علی (ع) را پایمال میکنند و به ادعای «تشیع» با عقاید علی (ع) و طرفداران فکر او می‌جنگند! بهمین جهت تا کنون برای اینجانب بجرم طرفداری از وحدت مسلمین، مزاحمت‌هایی چند فراهم آورده‌اند، و من در برابر اعمال ایشان جز این دعا که امام و مولای ما علی علیه السلام به یاران‌ش آموخته چیزی نمی‌گویم و سخن خود را با دعای امام متقیان به درگاه خدا وندمان بپایان میرسانم:

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ
حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ*

خداوندا میان ما و ایشان را اصلاح فرما و آنان را از کجروی به راه راست هدایت نما تا هر کس که حق را شناخته بشناسد و به آن بپیوندد. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

۲

علی (ع) شهید تعصبات

خلاصه‌ای از سخنرانی ۲۱ رمضان ۱۳۹۲



الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ
 وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ الْأَمِينِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ
 عَلَى آلِهِ أَجْمَعِينَ.

شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از حوادث ناگوارى
 است که نه تنها ما مسلمین بلکه عموم افراد بشر باید نسبت به
 آن اظهار تأسف کنند. اما تأسف مسلمانان از دو جهت لازمست
 بیش از دیگران باشد، اول اینکه علی بن ابی طالب (ع) امام و
 سرمشق مسلمین بوده و از دست رفتن چنین شخصیتی، با توجه به
 معنویات عظیمش، برای پیروان او بسیار اندوهبار و تلخ میباشد.
 جهت دوم که تأسف بیشتری را به همراه دارد اینست که علی علیه
 السلام به دست مسلمانان کشته شده نه به دست کسانی که صریحاً
 می گفتند ما با رسالت پیغمبر اسلام (ص) مخالفیم!

اگر علی (ع) در میدانهای جهاد بوسیله کفار به شهادت میرسید
 البته برای مسلمین تأسف آور بود ولی ننگ آور نبود! حتی اگر
 علی (ع) را سپاهی مانند سپاه یزید که سردارشان به «طمع ملک
 ری» به صحنه جنگ آمده بود، می کشتند، باز موضوع تا این اندازه
 ننگین نبود. علی (ع) را مسلمانهای نمازخوان و روزه گیر مقدس!

به شهادت رساندند، خوارجی که او را کشتند آثار سجده در پیشانیهایشان نمایان بود و زبانشان به ذکر خدا و کلمات قرآن مترنم بود، علی (ع) را «عبدالعزّی»^{*} نکشت بلکه «عبدالرحمن» ملجم مرادی به قتل رساند!

اینک باید تحقیق کرد و دید که انگیزه اصلی قتل امیرالمؤمنین (ع) چه بوده و در این جنایت بزرگ، چه عاملی میتواند واقعاً مؤثر بشمار آید؟

جبهه مخالفی را که در برابر علی (ع) صف زده بودند میتوانیم به دو دسته تقسیم کنیم: یکدسته کسانی که در حقیقت جنگشان با امام (ع) بر سردنیا بود نه با طردین! اما همه مخالفین علی (ع) اینطور نبودند. دسته‌ای هم وجود داشتند که بعقیده خودشان با علی (ع) جنگ مذهبی میکردند. اگر در احوال دسته‌آخر مطالعه کنیم می‌بینیم دو خصوصیت بارز در ایشان وجود داشته است. نخست اینکه عده‌ای از اینها گرفتار «رجال زدگی» بودند. یعنی همینکه ملاحظه میکردند برخی از رجال و شخصیت‌های معروف یا بزرگان اصحاب رسول اکرم (ص) مثل طلحه و زبیر در برابر علی (ع) به مخالفت برخاسته‌اند، نسبت به حقانیت امام (ع) سخت مشکوک میشدند و همینکه می‌دیدند عایشه همسر رسول خدا (ص) در جبهه مخالفین علی (ع) قرار گرفته، نمی‌توانستند باور کنند که ممکن است این حزب اشتباه کرده باشند. و این منطق بگوششان بسیار سنگین می‌آمد که بخاطر دفاع از حق، باید به روی سپاهی کسه حتی ناموس پیغمبر (ع) در میان آنهاست شمشیر کشید! بهمین جهت با تعجب از علی (ع) می‌پرسیدند چطور ممکن است این بزرگان، راه

* العزّی، نام یکی از بت‌های عرب جاهلی بوده است.

خطایی را رفته باشند؟! امیرالمؤمنین علیه السلام با فراست شگفتش، درد اصلی آنها را خوب فهمیده بود و بهمین جهت در کتاب: «بشارة المصطفى» آمده که میفرمود: **إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ فَأَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفَ أَهْلَهُ! يَعْنِي:** «حقیقت اینست که دین حق، به رجال شناخته نمی‌شود بلکه آنرا بدلیل حق باید شناخت، پس ابتدا حق را بشناس در آنصورت اهل حق را خواهی شناخت...» این سخن در برابر کسانی بود که نمیخواستند بخاطر دلیل، از سوابق اشخاص و از مقام مهم اجتماعی ایشان صرف نظر کنند و درگیری امام با ایندسته در واقع بر سر منطقی شدن آنها در حوادث تاریخ اسلام بود. اما با کمال تأسف این انحراف نه تنها آنروز از بین نرفت، بلکه در طول تاریخ اسلام هرگز از پیکر توده مسلمان جدا نشد و هنوز هم هرگاه کسی پیدا شود و سخن حقی در امر دیانت بگوید هرچند دلیل متینی بر اثبات گفته خودش بیاورد، همینکه «رجال مذهبی» با او مخالفت کردند، مردم او را بکلی منحرف از راه صواب می‌شمارند! و مشکلات گوناگونی برایش فراهم می‌آورند و به شهادت تاریخ این طرز فکر تا کنون در موارد متعددی مانع پیشرفت و ترقی مسلمین شده است و بارها سد راه اصلاحات دینی گشته و چه بسیار دانشمندان مبتکر و فعالی را خانه نشین و دلسرد و خاموش نموده است. راه دفع این طرز فکرنا درست هم همانست که علی علیه السلام به ما آموخته یعنی باید از طریق فرهنگ عمومی، به جا معاً اسلامی تفهیم کرد که مسلمان همواره لازمست که در پی دلیل و برهان باشد نه اینکه مقهور و مجذوب و مرید رجال و شخصیتها شود بطوریکه هر نظرنا درستی را به احترام نظر آنها بپذیرد یا با هر اندیشه درستی بخاطر مخالفت ایشان مخالفت ورزد! اگر این استقلال روحی، این آزاد فکری،

این حریت عقلی درجا معه ما رواج پیدا کند یقیناً «ره صدساله» را یکشبه می‌پیماییم و مطمئناً بسیاری از عقب ماندگیها را بسرعت جبران می‌کنیم. خصوصیت دوّمی که گریبانگیر مخالفین علی علیه السلام شده بود، خشگی و تعصب سخت ایشان بود، تعصب دربارۀ عقاید قشری و بی روح، و علی (ع) شهیدهمین تعصبات گردید. خوارج که بهمراه علی (ع) با یاران معاویه نبرد می‌کردند عقیده داشتند که معاویه، اهل قرآن نیست اما همینکه او راق شریف قرآن را بر سرنیزه‌های سپاه شام دیدند، با اینکه دشمن را به شکست نهایی نزدیک کرده بودند، دست از ادامه پیکار برداشتند و سرسختانه می‌گفتند که شامیان اهل قرآنند و جنگ با ایشان جایز نیست! شگفتا که تالحتضای پیش، اهل شام قرآنی نبودند اما ناگهان بدون اینکه فرصت مطالعه در آیات خدا پیدا کنند - یکباره قرآنی شدند! خشگ فکری و ظاهر بینی در خوارج آنقدر زیاد بود که نیرنگ دشمن را اصلاً نمی‌دیدند و حَقّاً که تعصب، مانع رؤیت چه واقعیت‌های روشنی در زندگی می‌شود! علی (ع) با این مردم بسر میبرد و مجبور بود که بهمراه ایشان راه را طی کند و کوشش مینمود تا آنان را تربیت و اصلاح کند و فکرشان را روشن سازد تا در عین احترام به مقدّسات اسلامی، متعصب نباشند و روشن بینی دینی را از دست ندهند. لذا همان‌طور که در خطبۀ ۲۳۴ نهج البلاغه آمده تعصبات فکری را بشدت تخطئه مینمود و میفرمود: لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ... إِلَّا عَنْ حُجَّةٍ تَلِيظُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ! یعنی: «من نگاه کردم پس هیچکس از جهانیان را نیافتم که دربارۀ چیزی متعصب باشد مگر اینکه تعصبا و دلیلی داشت که تنها به عقل مردم نادان می‌چسبد!؟» و بعد اضافه می‌فرمود که: فَإِنْ كَانَ لِأُبْدٍ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ

تَعْصِبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ.
یعنی «پس اگر چاره‌ای از تعصب نباشد در آن حال شما باید در صفات شایسته و اعمال ستوده و کارهای نیکو، تعصب داشته باشید!... به استناد این سخن، پیروان علی (ع) جز در اخلاق عالی و عمل صحیح مثل شهامت و عدالت و امانت و صداقت و نظایر اینها حق ندارند متعصب باشند، و در فکر و اندیشه لازمست که آزاد تربیت شوند و تا تعمق کافی و مطالعه شایسته در عقاید دیگران ننموده‌اند، نباید درباره آنها قضاوت کنند. تحجر فکری و خشک اندیشی و یک‌دندگی ذهنی، غلط است. مسلمان باید حجابهای تعصب را پاره کند و در روشنایی «عقل» آفرینش و زندگی را ملاحظه نماید و از نور «وحی» یعنی قرآن در رشد عقلی و فکری خود مدد جوید. اینست راه علی (ع) و این نمونه‌ای از تعلیم مکتب او است. این حقایق را علی (ع) از خود نساخته بلکه با درایت و بصیرت کاملش آنها را از قرآن کریم دریافت نموده است. قرآن بخوبی نشان میدهد که تعصب همواره مانع رؤیت حقایق دین شده است. قرآن میگوید چون کلام حق بر کافران خوانده شود میان منادی خدا و ایشان پرده تعصب حائل میگردد:
وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا^(۱) قرآن میگوید سفارش کفار به یکدیگر اینست که:
بسوی محمد (ص) نروید و به سخنان او گوش ندهید بلکه در میان قرآن خواندنش یا وه بگویید شاید براو غلبه کنید: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ^(۲).
اما منطق قرآن همیشه این بوده است که: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ

(۱) سوره اسراء / آیه ۴۵ . (۲) سوره فصلت / آیه ۲۶ .

أُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۳). یعنی: «آن بندگان مرا نوید ده که در پی شنیدن سخنان گوناگون برمی آیند سپس بهترین سخنان را پیروی می کنند، آنها را خدا راهنمایی نموده و بندگان خردمند ایشانند...». شگفت است که با وجود این نحوه آموزش قرآنی، باز هم «سانسور فکر» در میان ما رواج دارد، میگویند: به فلان محفل نروید، با فلانکس همسخن نشوید، فلان کتاب را نخوانید کسه گمراه میشوید! اما قرآن میگوید: بروید و بشنوید و بخوانید، گفتار موافق و مخالف را دریابید و امیدهدایت از خدا داشته باشید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا .

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**